فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc442783511)

[محل بحث 2](#_Toc442783512)

[فواید قسم سوم 2](#_Toc442783513)

[فرق حِکم عقلی با حِکم شرعی 2](#_Toc442783514)

[نتیجه 3](#_Toc442783515)

[مفهوم صیغه تفضیلیه 3](#_Toc442783516)

[تقریر مفهوم داشتن صیغ تفضیل 4](#_Toc442783517)

[انواع صیغ تفضیل 4](#_Toc442783518)

[تفضیل معکوس 4](#_Toc442783519)

[وجه مشترک تفضیل متعارف و معکوس 5](#_Toc442783520)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

## اشاره

در مبحث قبل که بحث علت و حکمت بود باید چند سؤال مطرح کرد:

1. چرا به تمام علل و حِکم احکام در ادله اشاره نشده است؟

2. ملاک‌های ذکرشده در بحث علت و حکمت چه ارزشی دارد؟

3. آیا ملاک‌های که ذکر نشده است را می‌توان با تلاش کشف کرد؟ که در مورد این سه سؤال بحث شد.

4. در بیرون از دایره نص، اگر به علل و حکمی دست‌یافتیم چه ارزشی دارد؟

## محل بحث

 ارزش علل و حِکم دست‌یافته برمی‌گردد به حکمت‌هایی که در خود متون ذکر کردیم که:

 1. گاهی شخص مطمئن می‌شود حکمت وارده، علت است که تعمیم و تخصیص می‌دهد و فایده‌اش معلوم است.

2. حالت تخصیص ندارد ولی تعمیم دارد.

 3. گاهی حکمت محضه است؛ که لا تعمم و لاتخصص است.

### فواید قسم سوم

قسم سوم از حِکم، در انصرافات و تنقیح مناط‌ها به فقیه کمک می‌کند. در کنار آن‌ها فوایدی ازلحاظ تقویت اعتقادی فرد و بهره‌گیری از آن‌ها برای نشر دین وجود دارد. مثل: جنبه‌های تبلیغی، اجتماعی. همانند این فواید، در حکمت‌هایی که عقل ما به آن رسیده وجود دارد.

### فرق حِکم عقلی با حِکم شرعی

در علل و حکم واردشده‌ در نص شرعی، اصل بر علت بودن است که تعمیم و تخصیص می‌دهد، مگر اینکه قرینه‌ای باشد که ما را به سمت حالتی که تعمم و لاتخصص است و یا به حالتی که لا تعمم و لاتخصص است، ببرد؛ ضمن اینکه می‌شود آن را به شارع نسبت داد؛ چون در شرع واردشده است و اصل این است که آن را به شارع اسناد دهیم و تعمیم و تخصیص را جاری کنیم اما زمانی که باعقل خود تلاش می‌کنیم تا پشت‌صحنه‌ی احکام را به دست آوریم، این دو اصل وجود ندارد. در اینجا اصل این است که نمی‌توان آن را به شارع نسبت داد، بلکه باید یقین داشته باشیم؛ چون دخالت در جعل شارع است، هرچند علتی باشد که تعمیم و تخصیص دهد یا فقط تعمیم دهد، بر این اساس نیز نمی‌شود آن را تعمیم و تخصیص داد و نمی‌توان با نظام سازی، احکام را کنار هم گذاشته و حکم را کم یا زیاد کرد؛ چراکه این مؤونه‌ی زیادی می‌طلبد و باید به قطع رسید.

فواید کشف علل، همان فواید فقهی یا اعتقادی و امثال این‌ها است که در علل مذکوره گفتیم اما اولویت این‌ علل و حِکم، در آنجایی که در کلام شارع آمده، مانند: «**لا تشرب‏ الخمر لأنّه‏ مسكر**»**[[1]](#footnote-1)** یا فرموده این کار را نکن چون برای بدن مضر است؛ دارای دو اصل می‌باشد:

 1. اینکه می‌توان آن را به شارع اسناد داد.

2. اینکه تعمیم و تخصیص می‌‌دهد.

خلاف این‌ دو اصل، قرینه می‌خواهد.

 اما حِکمی را که عقل به آن دست می‌یابد، نمی‌توان به شارع اسناد داد؛ مگر با قطع. این تفاوت در محور اول است.

در محور دوم، اصل این است که این‌یک حکمت است و احتمالاً دخالتی داشته است اما اینکه جزء علت یا تمام علت یا منحصره یا غیر منحصره باشد، این‌ها همه مشکوک است.

### نتیجه

 بنابراین، کشفیاتی که در علل و حکم آمده ازآنجایی‌که **الاصل الاولی عدم اسنادها الی الشارع** و **لا نحکم بانها علل و تعمم و تخصص**، می‌رساند که نیاز به قراین ویژه داریم تا به این سطح برسد.

آنچه در باب علت و احکام و نتایج علت گفتیم ، بین قضایای انشایی و اخباری تفاوت ندارد؛ چه قائل به مفهوم باشیم یا دلالات دیگر که وجود دارد.

## مفهوم صیغه تفضیلیه

ما در ادبیات و در همه‌ی زبان‌ها یک صیغه‌ی تفضیل داریم که مشتمل بر تفضیل یک وصف در موردی هست و ممکن است در تفضیل، نوعی مفهوم داشته باشیم لذا سؤال می‌شود زمانی که می‌گوییم افضل این اعمال، این است، آیا در اینجا مفهومی وجود دارد؟

قبل از پرداختن به بحث، باید توجه داشت کلماتی که دال بر افضلیت یک شیء در یک وصف هست به یک معنا وصف‌اند و داخل در مفهوم وصف یا لقب می‌باشند. این افضلیت یک‌وقت در خطاب، خود او مستقیم متعلق قرار می‌گیرد؛ که لقب نامیده می‌شود و گاهی وصف یک متعلق قرار می‌گیرد که وصف نامیده می‌شود، منتهی در حد وصف بودنش مفهومی ندارد.

آنچه در اینجا مطرح می‌شود این است که علاوه بر موارد گفته‌شده مدلول دیگری وجود دارد و آن اینکه در خود وضع، صیغه‌ی افعل است و افضلیت را می‌رساند نه صرف اینکه لقب یا وصفی است که در خطاب آمده؛ خیر چنین نیست. جدا کردن این مورد اخیر از بقیه به دلیل این است که در دل این مفهوم، چیزی قرار دارد و آن شبیه این است که عدد یا غایت را از وصف جدا می‌کردیم؛ چون فراتر از حیث وصفی یک دلالت زائده‌ای در آنجا بود. حتی شرط نیز این‌طور بود که همه‌ این اعداد یا غایت، لقب یا وصف در کلام می‌شدند ولی این‌ها را جدا کردیم که به این معنا، می‌شود گفت: در افعل تفضیل یک‌چیز اضافه‌ی است که موجب می‌شود ما این را جدا کرده و اسمش را مفهوم التفضیل ‌بنامیم.

### تقریر مفهوم داشتن صیغ تفضیل

 تقریر مفهوم داشتن یا مدلول اضافه در صیغه افعل التفضیل و صیغ تفضیل، این است که این مفهوم داری و مدلول اضافه داشتن بر آن حد قید و وصف به این برمی‌گردد که صیغ تفضیل چنین می‌گوید: «آن وصفی که ماده این صیغه است در این مصداق، بیش از همین وصف در مصداق دیگر است». وقتی می‌گوید این اعلم یا افقه است؛ یعنی این علم یا فقاهت در اینجا بیش ازآنجا است.

 بنابراین، در ذات صیغ تفضیل مقایسه نهفته است؛ یعنی بدون مقایسه، صیغه تفضیل معنا ندارد و این حالت تشکیک عام دارد، یعنی یا اکثر است یا تشکیک عام و خاص دارد. پس زمانی که ما صیغه تفضیل را جدا می‌کنیم به خاطر این نکته است که در درون وضع صیغه تفضیل نکته‌ای نهفته است و آن، مقایسه دو موضوع و حکم به این‌که این صفت در این‌یکی بیش ازآنجاست این معنای صیغ تفضیل است.

### انواع صیغ تفضیل

صیغ تفضیل گاهی به‌صورت کلمات بسیط است؛ مثل: اعلم و افقه و امثال آن و گاهی هم به‌صورت ترکیبی تعیین می‌شود؛ مانند: اکثرُ علما، اشدُ خوفا و امثال آن.

این دو نکته در مقدمه بود و آنچه در افعل التفضیل است؛ با توجه به مقدماتی که گفتیم صیغ تفضیل یک منطوق دارد و آن در اینجا بیشتر است و چون منطوق است برتری دارد.

یک‌طرف سلبی هم دارد که به خاطر ویژگی افضلیتی که در صیغه آمده استفاده می‌شود و آن افراد این ویژگی را ندارد؛ در دل این مفهوم و نفی این رتبه از بقیه افراد، ترجیحی وجود دارد. مانند: «**أَفْضَلُ‏ الْأَعْمَالِ‏ أَحْمَزُهَا**»**[[2]](#footnote-2)** یا «**أَفْضَلَ‏ الْأَعْمَالِ‏ صَلَاةُ الرَّجُل**»‏[[3]](#footnote-3). پس این کلام مشتمل بر خصوصیتی است که نفی اصل وصف نمی‌کند؛ بلکه نفی رتبه‌ از وصف می‌کند. بنابراین در افعل تفضیل نفی مصرحی وجود دارد،لااقل زائد بر مصرح در کلام حتماً در اینجا وجود دارد.

### تفضیل معکوس

یک مطلب دیگر این است که ما ازنظر نحوی می‌گوییم: افعل تفضیل اقل و اضعف را بیان می‌کند؛ مثلاً: (این اقلُ ثوابا یا اخفُ مؤونه است) یعنی چیز کمتر را نشان می‌دهد. آنجا وقتی می‌گوییم: (این اقل ضررا است) این نوع دوم همیشه به نوع ترکیبی افاده می‌شود؛ مثل: (اقل علما یا اضعف علما). زمانی که کمتری را بخواهیم بیان کنیم و صیغه‌ی بسیطی نداریم که بگوید این کمتر است، در اینجا باید ترکیب باشد. این را در باب ادبیات، صیغ تفضیل می‌گویند. ولی مفهوم این‌ها عکس مفهوم تفضیل اولیه است و نامش تفضیل معکوس و مفهومش معکوس هست؛ یعنی بقیه این صفت را از این شخص بیشتر دارند. درجه‌ای که اینجا گفتیم در این‌ها نیست؛ یعنی با اضافه‌ای نفی می‌کند.

پس تفضیل دو نوع است: 1. متعارف 2.معکوس

در متعارف دو نوع صیغه است؛ بسیط و مرکب، ولی در معکوس فقط ترکیبی است.

#### وجه مشترک تفضیل متعارف و معکوس

هردو در ذاتشان این وصف رادارند و این اندازه در مقایسه با دیگران وجود ندارد. منتهی در قسم اول می‌گوید: کمتر از این وصف و در دومی بیشتر از این وصف وجود دارد. با توجه به این مقدمات سؤالات زیر مطرح می‌شود:

آیا اینجا مفهوم داریم؟ آیا اینجا سنخ یا نوع است؟ آیا علی الاطلاق است؟ یا قید دارد و آیا همیشه این‌طور است؟

1. **. حاشية الوافي (للبهبهاني) 20 ج: القواعد الثانوية؛ ..... ص : 18** [↑](#footnote-ref-1)
2. **. مفتاح الفلاح في عمل اليوم و الليلة من الواجبات و المستحبات / (ط - القديمة) 45 / فصل في الأذان ..... ص : 37** [↑](#footnote-ref-2)
3. **.2مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل/ ج‏6 / 337 / 33 - باب تأكد استحباب المواظبة على صلاة الليل ..... ص : 327** [↑](#footnote-ref-3)